

## بحثی درباره «حصر و قصر» در بلاغت فارسی

احمد گلی\*

### چکیده

از جمله بحث‌های پیچیده در بلاغت فارسی «حصر و قصر» در علم معانی است. دشواری موضوع از یک سو و تقلید و تأثیرپذیری محض از قواعد و شیوه‌های حصر و قصر زبان عربی و تطبیق آن با نمونه‌های زبان فارسی از سوی دیگر، همچنین، تفاوت ساختاری و نحوی این دو زبان با یکدیگر، از جمله عوامل پریشانی نوشته‌های صاحبان این فن در بلاغت فارسی است. برای نمونه، آیا آنچه در آغاز جملات محصور در زبان فارسی می‌آید مثل زبان عربی همیشه مقصور است؟ یا حصر و قصر فقط در جملات اسنادی است؟ آیا تکرار موجب حصر می‌شود؟ سؤالاتی از این قبیل ذهن مدرس را هنگام تدریس به خود مشغول می‌کند. در این مختصر کوشش شده است ضمن نقد آرا و عقاید علمای بلاغت در این خصوص، حدود و حریم موضوع مورد بحث در بلاغت فارسی روشن و مشخص شود.

**کلیدواژه‌ها:** بلاغت، حصر و قصر، زبان فارسی، زبان عربی.

### ۱. مقدمه

علم معانی از جمله دروس دانشگاهی است که در نظام آموزشی کشور سخت مورد بی‌مهری واقع شده است. به‌ندرت اتفاق می‌افتد که مدرس در اولین جلسه شروع ترم تحصیلی به کلاس درس معانی برود و از دانشجویان بپرسد: «موضوع این درس چیست؟ و چه انتظاری از این درس دارید؟» و پاسخ درستی از آن‌ها دریافت کند. در صورتی که

\* دانشیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان ah.goli@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۲۰

همین دانشجویان در خواندن متون نظم و نثر ادب فارسی اغلب جملات و عبارات را بر پایه همین علم توجیه و تفسیر می‌کنند.

موضوع هرمنوتیک هم که اساس و غایت آن تأویل و تحلیل متن است، تا حد زیادی با همین معانی ثانویه یا معانی ضمنی جملات در حوزه علم معانی در پیوند است. جای بسی شگفتی است که بعد از گذشت چهل پنجاه سال از تدریس شاخه‌های مختلف بلاغت فارسی (بدیع، معانی، و بیان) هنوز هم حریم و حدود این هنرهای بلاغی مشخص نشده است، برای مثال، در واحد درسی بدیع، در برخی از دانشگاه‌ها فنون بلاغت همایی تدریس می‌شود که مباحث آن آمیخته با بحث‌های علم «بیان» است و در دوره‌های تحصیلات تکمیلی نیز چون این درس در کنار علم بیان مطرح می‌شود، بی‌گمان موضوعات و مدخل‌های این دانش به بوتۀ فراموشی سپرده می‌شود.

یکی از مباحث مهم و در عین حال پیچیده در علم معانی موضوع حصر و قصر است که ساختار جمله و عبارت (نحو زبان) و تکیه و تأکید در تعیین انواع آن نقش بسزایی دارد. از آن‌جا که مقوله حصر و قصر از حوزه زبان و ادبیات عربی وارد زبان و ادبیات فارسی شده است، تطبیق شیوه‌های تشخیص آن بر اساس الگوهای زبان عربی در حوزه زبان فارسی به دلیل متفاوت بودن بافتار و نحو زبان‌ها موجب پریشانی و اظهار نظرهای متناقض از سوی صاحبان این فن در بلاغت فارسی شده است (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۲۶۹؛ شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۸).

## ۲. پیشینه تحقیق

از قرن پنجم به بعد دانشمندانی چون عبدالقاهر جرجانی (د ۴۷۱)، ابویعقوب سکاکی (د ۶۲۶)، خطیب قزوینی (د ۷۳۹)، سعدالدین تفتازانی (د ۷۹۱)، و متأخران و معاصرانی چون احمد هاشمی در حوزه بلاغت عربی کتب مستقل و ارزش‌مندی تألیف کرده‌اند. در حقیقت عبدالقاهر، پدر و پایه‌گذار علم معانی و بیان عربی، ناب‌ترین و نغزترین مثال‌ها را برای هر یک از بحث‌های بلاغی طرح کرده و آن‌ها را توضیح داده است که همه متأخران اغلب آن موارد و شواهد را در آثار خود نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

جرجانی در *دلائل الاعجاز* به صورت پراکنده درباره ادات حصر (انما، ما، لا، و...) مطالبی آورده است (← جرجانی، ۱۳۶۸: ۴۰۶-۴۳۷)، اما به صورت روشن و مشخص درباره انواع حصر و قصر و طرفین آن بحث نکرده است.



گاهی هم امثال و شواهد همراه با توضیحات درهم آمیخته عربی است (← آهنی، ۱۳۶۰: ۸۳-۸۶؛ حسام العلماء، بی تا: ۱۰۷-۱۰۸؛ رنجبر، ۱۳۸۵: ۹۷-۹۸) و در برخی موارد نیز دیدگاه‌ها در تعیین نوع حصر و قصر درست برعکس هم است:

عبادت به جز خدمت خلق نیست      به تسبیح و سجاده و دلوق نیست

(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۵)

در اصول علم بلاغت این مثال برای قصر صفت به موصوف آورده شده است (← رضائزاد، ۱۳۶۷: ۲۸۶) و همان مثال در بیان و معانی نمونه‌ای برای قصر موصوف ذکر شده است (← شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۹). گاه نیز تعریف و توضیح‌ها برعکس هم‌اند، برای مثال، صاحب اصول علم بلاغت در تعریف مقصور و مقصور<sup>۲</sup> علیه نوشته است: هر گاه صفت یا حکمی اختصاص به کسی یا چیزی داشته باشد آن را مقصور یا مخصوص نامند و کسی یا چیزی که صفت یا حکم معین بر او اختصاص داشته باشد مقصور<sup>۳</sup> علیه یا مخصوص<sup>۴</sup> به نامند (رضائزاد، ۱۳۶۷: ۲۶۹). صاحب بیان و معانی بر آن است: به کسی یا چیزی که قصر بر آن صورت گرفته «مقصور» و به فعل یا اسم یا ظرف و به طور کلی حالتی که بدان اختصاص یافته است مقصور<sup>۵</sup> علیه می‌گویند (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۸).

دشواری موضوع از یک سو و تقلید و تأثیرپذیری از قواعد و شیوه‌های حصر و قصر زبان عربی در حوزه زبان فارسی از سوی دیگر، از جمله عواملی به‌شمار می‌آیند که موجب چنین اظهار نظرهایی پریشان و گاه مخالف هم شده‌اند.

در زبان فارسی عوامل و حروف حصر و قصر با زبان عربی متفاوت است، و از طرف دیگر، معلوم نیست که معادل‌های «انما» در زبان فارسی (همانا، فقط، تنها، و بس) در حوزه نحو فارسی همان نقشی را ایفا می‌کنند که در عربی «انما» بر عهده دارد و اصلاً آیا ادات قصر در فارسی درست همان نقشی را بر عهده دارند که حروف حصر در زبان عربی ایفا می‌کنند؟ آیا همیشه آن‌چه در اول می‌آید «مقصور» است؟ چنان‌که صاحب جواهرالبلاغه گفته است.<sup>۲</sup> آیا حصر و قصر فقط در جملات اسنادی است؟<sup>۳</sup> آیا در عربی هم بدون حروف حصر جمله مانند زبان فارسی محصور می‌شود؟<sup>۴</sup>

سؤالاتی از این قبیل در هنگام تدریس، ذهن مدرس را به خود مشغول می‌کند و اگر دانشجویان در تدریس این موضوع پرسش‌هایی در چند و چون این قضایا نکنند، خود استاد می‌داند که گویا اصول و قانونی بر این موضوعات مترتب نیست و اگر پرسشی هم مطرح کنند، چه بسا جواب اسکاتی از مدرس دریافت می‌کنند نه اثباتی و اقماعی.

به نظر می‌رسد، اشکال اساسی در این است که در حوزه بلاغت فارسی همانند زبان عربی، تألیفاتی ریشه‌دار و قدیم و غنی وجود ندارد، در صورتی که می‌توان بر پایه آثار بلیغی چون کلیات سعدی و غزلیات حافظ و دیوان خاقانی که از جزالت و استواری و شیوایی و زیبایی بیان برخوردارند، و نیز با بهره‌گیری از میراث گران‌بهای بلاغت پیشینه‌دار عربی، رازهای زیبایی و رسایی سخن را استقصا و استخراج کرد و آن‌ها را معیار و میزانی برای تشخیص سخن و بیان والا و استوار از سخن فرودست و خام قرار داد.

در این مقاله کوشش شده است ضمن نقد آرا و عقاید صاحبان این فن، تا اندازه‌ای حدود و حریم این موضوع با ذکر مثال‌هایی در حوزه بلاغت فارسی مشخص و روشن شود. کتب بلاغی‌ای که در حوزه علم معانی به زبان فارسی نوشته شده است می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

الف) آثاری که بر پایه و ساختار تألیفات زبان عربی نو نگاشته شده‌اند؛ از جمله این آثار می‌توان به *معالم البلاغه* تألیف خلیل رجایی و *هنجار گفتار* اثر نصرالله تقوی اشاره کرد؛ ب) آثاری که در آن‌ها رنگ بلاغت فارسی بیش‌تر نمایان است و مؤلفان ضمن بهره‌گیری از میراث گران‌بهای بلاغت پیشینیان در حوزه عربی، از دیدگاه‌های زیباشناسی دنیای معاصر غرب نیز استفاده‌های فراوان کرده‌اند؛ از جمله این نوشته‌ها می‌توان به آثار شمیسا و کزازی اشاره کرد.

در میان انواع تقسیم‌بندی‌های حصر و قصر از دیدگاه‌های مختلف به صفت و موصوف، حقیقی و اضافی و افراد و تعیین، از نظر زیبایی‌شناختی تشخیص قصر صفت یا موصوف هم به جهت فهم مقصود مؤلف نسبت به انواع دیگر حائز اهمیت بیش‌تری است<sup>۵</sup> و هم بیش از انواع دیگر مورد اختلاف میان صاحب‌نظران است؛ لذا در این بخش از مقاله، ضمن نقل دیدگاه‌های صاحبان کتب بلاغی مشهور و عمده در حوزه بلاغت فارسی به نقد آرا و عقاید آنان نیز می‌پردازیم تا چگونگی بحث و اهمیت موضوع برای خوانندگان و علاقه‌مندان روشن‌تر شود:

**آئین سخن:** از نخستین کسانی که در حوزه بلاغت فارسی به صراحت درباره حصر و قصر بحث کرده است ذبیح‌الله صفاست. وی در تعریف حصر نوشته است: در اصطلاح اثبات حکم یا صفت است برای کسی یا چیزی به نحو انحصار و نفی حکم از غیر آن، کسی یا چیزی را که حصر برای آن صورت گرفته است «مقصور» فیه، و فعل یا حالتی را که بدان اختصاص یافته است «مقصور» نامند (صفا، ۱۳۶۴: ۳۰).

**معانی و بیان:** حصر در اصطلاح نسبت دادن و اسناد حکم بر کسی یا چیزی بر سبیل انحصار است و از این طریق ویژگی دادن و اختصاص بخشیدن به مسندالیه و آن بر دو قسم است: قصر صفت بر موصوف و برعکس (تجلیل، ۱۳۶۳: ۱۹-۲۰).

تعریف مذکور فقط بیانگر حصر صفت است بر موصوف و طرفین حصر نیز مشخص نشده است. مؤلف برای مثال قصر موصوف بر صفت بیت زیر را از خاقانی آورده است:

شاعر ساحر منم اندر جهان در سخن از معجزه صاحبقران

(خاقانی، ۱۳۷۵)

به نظر می‌رسد این مثال نمونه‌ای برای قصر صفت بر موصوف است که در آن خاقانی «شاعر ساحر بودن» را، که صفتی است، برای خود منحصر کرده و آن را از غیر نفی کرده است و عبارت «اختصاص بخشیدن به مسندالیه» نشان می‌دهد که مؤلف معتقد است، حصر فقط در جملات اخباری صورت می‌گیرد.

**اصول علم بلاغت:** حصر و قصر در اصطلاح دانشمندان بلاغت انحصار و تخصیص چیزی به چیز دیگر یا موصوف به صفت و صفت به موصوف است. بنابراین، قصر را دو جانب است: مقصور و مقصورٌ علیه.

الف) مقصور: هر گاه صفت یا حکمی اختصاص به کسی یا چیزی داشته باشد، آن را «مقصور» یا «مخصوص» نامند، مانند پاکی و خدایی که صفت و حکمی است که به ملک اختصاص دارد:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توأم راهنمایی

(سنایی، ۱۳۷۷)

ب) مقصورٌ علیه: کسی یا چیزی را که صفت و حکم به طور سلب یا ایجاب به او اختصاص داشته باشد «مقصورٌ علیه» یا «مخصوصٌ به» نامند، مانند:

چون قدمت بانگ بر ابلق زند جز تو که یارد که انالحق زند

(نظامی، ۱۳۶۳)

در این بیت «جز تو» مقصورٌ علیه است (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۲۶۹-۲۷۰).

تعریف مذکور تقریباً همان تعریف همایی است و کلی و جامع است و هر دو نوع حصر را دربر می‌گیرد. در ادامه بحث، مؤلف هر دو نوع را ذکر کرده است، اما عنوان

اصطلاحات برعکس نظر مؤلف آئین سخن است. در بیت نظامی هم که شاهد آورده شده است، «تو» مقصوراً علیه است که به اشتباه «جز تو» ثبت شده است.

**بیان و معانی:** حصر و قصر منحصر کردن مسنداًلیه است در حکمی. به کسی یا چیزی که قصر بر آن صورت گرفته «مقصور» و به فعل یا اسم یا ظرف و به طور کلی حالتی که بدان اختصاص یافته «مقصوراً علیه» می‌گویند. در جمله «تنها من آمدم» اصطلاحاً به «تنها» ادات قصر، به «من» مقصور، و به «آمدن» مقصوراً علیه می‌گویند (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۶۸).  
تعریف مذکور هم ناقص است و فقط قصر موصوف از آن استنباط می‌شود و اصطلاحات طرفین قصر برعکس نظر مؤلف اصول علم بلاغت است.

**زیباشناسی سخن پارسی (معانی):** حصر در اصطلاح دانش معانی آن است که کسی یا چیزی را به چیزی یا کسی آن‌چنان ویژه بدانند و در او فرو بگیرند که از او درنگذرد و تنها در او بماند: نمونه را اگر بگوییم «پهلوانی جز بهرام نیست» یا «بهرام جز پهلوان نیست» در نمونه نخستین، بهرام «فرو گیرنده» (مقصوراً علیه) و پهلوانی «فرو گرفته» (مقصور) و در نمونه دوم، بهرام «فرو گرفته» و پهلوانی را «فرو گیرنده» گویند (کزازی، ۱۳۸۰: ۱۸۴).  
به نظر می‌رسد که تعریف مذکور همچون تعریف رجایی و همایی جامع‌تر از کتب بلاغی دیگر است.

**برابری‌های علوم بلاغت در فارسی و عربی:** که یکی از آثار متأخر در این حوزه است به تاسی از تلخیص المفتاح و مختصر المعانی، حصر را «ویژه گردانیدن چیزی به چیزی دیگر به روشی ویژه که در آن، چیز نخست را مقصور، و چیز دوم را مقصوراً علیه» گویند» دانسته‌اند (طیبیان، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

توجه به چند نکته در مقوله حصر و قصر برای روشن شدن موضوع مفید است:

۱. در کتب بلاغی گذشته فقط در چهار اثر تعریف روشنی برای طرفین قصر ارائه شده است: صاحب جواهر البلاغه گوید: يعرف «المقصور» بأنه هو الذی یؤلف مع «المقصور» علیه» (الجملة الاصلیه فی الکلام) (هاشمی، بی تا: ۱۷۹). در آئین سخن به کسی یا چیزی که حصر بر آن صورت گرفته «مقصوراً فیه» و به فعل و حالتی که بدان اختصاص یافته «مقصور» اطلاق شده است (صفا، ۱۳۶۴: ۳۰). صاحب اصول علم بلاغت مقصور را صفت یا حکمی می‌داند که به کسی یا چیزی اختصاص داشته باشد و «مقصوراً علیه» را کسی یا چیزی که صفت و حکم معینی به طور سلب یا ایجاب بر او اختصاص داشته باشد (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۲۶۹). مؤلف معانی «مقصور» را کسی یا چیزی می‌داند که قصر بر آن

صورت گرفته است و فعل یا اسم و ظرف و به طور کلی حالتی که بدان اختصاص یافته «مقصور» علیه می‌داند (شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۹).

تعریف صاحب *جواهر البلاغه* مبهم و تعاریف سه اثر دیگر متفاوت از هم‌اند.

۲. همهٔ کتب بلاغی قدیم و جدید بحث حصر و قصر را در ذیل جملات خبری آورده‌اند. گویا چنان تصور شده است که این مقوله اختصاص به جملات اخباری دارد.

۳. غیر از قصر «صفت بر موصوف» یا «موصوف بر صفت»، تشخیص انواع دیگر آن جنبه‌ای هنری ندارد و برای خواننده روشن و آشکار است.

۴. نحو زبان فارسی متفاوت با زبان عربی است؛ لذا آن‌چه در اول می‌آید مثل زبان عربی همیشه مقصور نیست.

۵. گاهی تکرار هم در عبارات فارسی ایجاد حصر و اختصاص می‌کند:

کار ندارم جز این کارگه و کارم اوست      لاف زخم لاف لاف چونک خریدارم اوست  
(مولوی، ۱۳۶۲: ۱ / ۲۷۱)

در مصراع دوم تکرار واژهٔ «لاف» موجب حصر موصوف شده است، یعنی من فقط لاف می‌زنم.  
بی‌گمان آن‌جا بی‌آبی است

(سپهری، ۱۳۸۶)

آبی که موصوف است در «آبی بودن» که صفت است، محصور شده است و این انحصار از طریق تکرار ایجاد شده است.

با توجه به مباحث مذکور ضروری است بدانیم که «مقصور» و «مقصور» علیه اختصاص و انحصار به کسی یا چیزی (مسندالیه) و حالتی و فعلی (مسند) ندارند و می‌توانند به هر دو طرف اطلاق شوند.

در جملهٔ «شاعر فقط سعدی است»، شاعر که صفت است «مقصور» و سعدی که موصوف است «مقصور» علیه است و در جملهٔ «سعدی فقط شاعر است»، سعدی، که موصوف است، «مقصور» و شاعر، که صفت است، «مقصور» علیه واقع شده است. به این جهت در تعریف «مقصور» باید گفت: آن است که حصر در آن صورت گرفته است و «مقصور» علیه آن است که حصر بر آن واقع شده است:

کارها جز خدای نگشاید      به خدا گر ز خلق هیچ آید

(سنایی، ۱۳۷۷)



احمد گلی ۱۰۳

گشودن کارها که صفت است «مقصور» و خدای که موصوف است «مقصور» علیه است.

باز جهان تیز پر و خلق شکار است باز جهان را به جز شکار چه کار است

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۴۷)

مطابق اعتقاد و باور ناصر خسرو «باز جهان»، که موصوف است، «مقصور» و خلق شکار، که صفت آن است، «مقصور» علیه است.

موضوع حصر و قصر اختصاصی به جملات اسنادی یا خبری ندارد؛ در جملات انشایی ذیل نیز حصر به کار رفته است:

قدم منه به خرابات جز به شرط ادب که ساکنان درش محرمان پادشاه‌اند

(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۲۱)

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن

(همان: ۴۱۵)

هر آن که روی چو ماهت به چشم بد بیند به جز بر آتش غم جان او سپند مباد

(همان: ۱۲۲)

سخن حکمتی ای حجت زر خرد است به آتش فکرت جز زر خرد مگداز

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۱۴)

در صورتی که اغلب یا همه کتب بلاغی عربی و فارسی، به صراحت یا به تلویح، بحث حصر و قصر را با آوردن در ذیل مبحث جملات اخباری متعلق به آن حوزه دانسته‌اند (هاشمی، بی تا: ۱۹۵؛ رجایی، ۱۳۵۹: ۱۲۱؛ تجلیل، ۱۳۶۳: ۱۹؛ شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۶۸). حال آن که مصداق‌های فراوانی از این دست اجازه چنین اختصاصی را نمی‌دهد.

تشخیص نوع حصر صفت یا موصوف بر خلاف زبان عربی که خشک و بی‌روح است در زبان فارسی جنبه زیبایی‌شناختی دارد و در دریافت ظرافت معنا به خواننده یا مخاطب کمک شایانی می‌کند، برای مثال:

به جز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد زیر این گنبد فیروزه کسی خوش نشست

(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۰)

اگر بیت مذکور را بر پایه حصر موصوف تعبیر کنیم، یعنی بگوییم نرگس مستانه فقط خوش نشسته است، یعنی نرگس مستانه (موصوف) را محصور کنیم به خوش نشستن

(صفت) و مخموری، مسحوری و شهلائی و ... را از آن نفی کنیم، بیت لطف چندانی ندارد؛ در حالی که اگر آن را بر اساس حصر صفت تحلیل کنیم، بلیغ تر و بیان اغراق آمیزتر خواهد بود، یعنی خوش نشستن را که صفت است مختص کنیم به چشم و آن را از هر آفریده دیگر در خلقت نفی کنیم، در این صورت تعبیر لطیف تر و دل نشین تر خواهد بود.

در چراغ حکمت از مغز خرد روغن مکن جز به نور عشق راه معرفت روشن مکن

(نظیری نیشابوری، بی تا: ۲۷۶)

اگر بر پایه حصر موصوف بگوییم نور عشق فقط راه معرفت را روشن می کند، این حصر تعبیری پذیرفتنی برای گوهر عشق نیست، در حالی که منظور شاعر آن است که روشن کردن راه معرفت (صفت) فقط به نور عشق است، یعنی با ورع، تقوا، عقل و ... نیست. با عنایت به این که آثار ادبی جنبه خیال ورزی دارند، لذا قصر صفت بر موصوف هم، چون بیش تر جنبه ادعایی دارد، از بسامد بالایی برخوردار است:

اکنون رخت به گستره خوابی خواهم کشید

که

تنها رویای آن تویی

(شاملو، ۱۳۷۹)

تأویل منظور شاعر بر پایه صفت این است که رویای شیرین من عاشق فقط به تو تعلق دارد و هیچ چیز دیگری در آن راه ندارد و این بیان با حصر موصوف، یعنی تنها تو وقف رویای منی متفاوت است.

تکیه و تأکید در تعیین نوع حصر در زبان فارسی تأثیر دارد:

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را

(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۴۲)

اگر تأکید روی واژه «بسوزند» باشد، حصر «صفت» و چنان که تأکید بر واژه «سزا» باشد، حصر «موصوف» خواهد بود. حصر و قصر از هر نوعی که باشد، اعم از حقیقی، اضافی، افراد، تعیین و قلب باز تشخیص موصوف یا صفت بودن آنها مهم است:

چون قدمت بانگ بر ابلق زند جز تو که یارد که انالحق زند

(نظامی، ۱۳۶۳: ۳۷)

در بیت مذکور حصر حقیقی از نوع صفت (انالحق زدن) «مقصور» به موصوف (تو) «مقصور» علیه است.

جز به سخاش بستن ساده بود امید      جز به ثناش گفتن یاوه بود سخن

ازرقی

این شعر ازرقی هروی در حق ممدوح که در آن حصر اضافی (غیر حقیقی) است امیدبستن و سخن گفتن (صفت) و «مقصور» بر سخا و ثنای او (موصوف) «مقصور» علیه محصور شده است. در ضمن قصر افراد هم هست، زیرا از میان چندین صفت دیگر امیدبستن و سخن گفتن انتخاب شده است.

جز آستان توام در جهان پناهی نیست      سر مرا به جز این در حواله گاهی نیست

(حافظ، ۱۳۷۹: ۹۶)

بر پایه باور مشکوک ممدوح شاعر که تصور می کند حافظ جز او دیگری را هم می ستاید، قصر تعیین از نوع اضافی و ادعایی است. «آستان» و «این در» که موصوف اند «مقصور» در «پناهگاه» و «حواله گاه» که صفت اند، «مقصور» علیه محصور شده اند.

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد      بنده طلعت آن باش که آنی دارد

(همان: ۱۴۲)

در قیاس با باور اهل ادب که شاهد به مویی و میانی معروف است، این بیت حافظ قصر قلب از نوع اضافی است و در آن شاهد بودن، که موصوف و «مقصور» است، در «آنی» داشتن، که صفت و «مقصور» علیه است، منحصر شده است.

هست آیین دو بینی ز هوس      قبله عشق یکی باشد و بس

جامی

سخنور «قبله عشق» را، که موصوف است، در «یکی»، که صفت است، فرو گرفته است و از میان «توحید و ثنویت و تثلیث» صفت «یکی بودن» را انتخاب کرده است. لذا، مطابق اعتقاد موحد حصر از نوع حقیقی، افراد و موصوف بر صفت است.

### ۳. نتیجه گیری

آنچه از بحث های پیشین می توان نتیجه گرفت، این است که توجه به موارد ذیل در تشخیص طرفین حصر و قصر و نوع آن در زبان فارسی مؤثر است:

۱. منظور از «صفت» در مقوله حصر و قصر، آن گونه که تفتازانی متذکر شده است، نعت نحوی نیست و چنان که بعضی از مؤلفین نیز یادآور شده بودند، صفت «فعل، اسم، قید و ...» را شامل می‌شود:

تنها نه ز راز دل من پرده برافتاد تا بود فلک شیوه او پرده دری بود

(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۳۷)

معنی آب زندگی و روضه ارم جز طرف جویبار و می خوشگوار چیست

(همان: ۸۴)

در ابیات مذکور، «پرده برافتاد» (فعل) به «راز دل» و «معنی آب زندگی» در «طرف جویبار» (قید) فرو گرفته شده است.

۲. در اکثر کتب بلاغی فارسی، طرفین حصر و قصر به صورت روشن مشخص نشده‌اند. در مواردی هم که مشخص شده‌اند اختلاف نظر وجود دارد. با توجه به اهمیت بحث حصر و قصر و تعریف آن، می‌توان گفت که در جمله مقصور، موصوف و صفت هر دو می‌توانند مقصور و مقصور علیهِ واقع شوند:

شاعر فقط حافظ است. حافظ فقط شاعر است.

مقصور مقصور علیهِ مقصور مقصور علیهِ

۳. مقدم آمدن یکی از طرفین قصر، آن گونه که صاحب جواهر البلاغه گفته است (← هاشمی، بی تا: ۱۷۹؛ طیبیان، ۱۳۸۸: ۱۵۳)، لاقلاً در نحو زبان فارسی همیشه مقصور نیست:

به جز آن نرگس مستانه که چشمش مرصاد زیر این گنبد فیروزه کسی خوش نشست

(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۰)

«خوش نشستن»، که مقصور است، در آخر آمده است و «نرگس»، که مقصور علیهِ است، مقدم آمده است. یا:

نیینی جز مرا نظمی محقق نیایی جز مرا نثری مبرهن

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۹۴)

«مرا» مقصور علیهِ، و «نظم محقق» و «نثر مبرهن» مقصور است.

۴. کاربرد حصر و قصر اختصاصی به جملات اخباری ندارد. در صورتی که اغلب کتب

احمد گلی ۱۰۷

بلاغی عربی و فارسی، به صراحت یا به تلویح، بحث حصر و قصر را در ذیل جملات اخباری آورده‌اند (هاشمی، بی تا: ۱۹۵؛ رجایی، ۱۳۵۹: ۱۲۱؛ تجلیل، ۱۳۶۳: ۱۹؛ شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۶۸).

۵. در نحو زبان فارسی همیشه آن چه حرف حصر بر سر آن می آید «مقصور» نیست:

حصر موصوف:

مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست	دل سرگشته ما غیر تو را ذاکر نیست
مقصور	مقصور
مقصورٌ علیه	مقصورٌ علیه

(حافظ، ۱۳۷۹: ۸۹)

حصر صفت:

کیست در این دیرگه دیر پای	کو لمن الملک زند جز خدای
مقصور	مقصور
مقصورٌ علیه	مقصورٌ علیه

(نظامی، ۱۳۶۳: ۳۴)

## بی نوشت

۱. برای نمونه، امثله‌ای چون «هو طویل النجاد» و «هو کثیر الرماد» کنایه برای بلندی قامت و مهمان‌نوازی از *دلایل الاعجاز* است (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۱۱) که همه علمای بلاغت اعم از زبان فارسی و عربی از روی آن نقل کرده‌اند.

۲. هو تخصیص شیء بشیء بطریق مخصوص، و الشیء الاول: هو المقصور و الشیء الثاني: هو المقصورٌ علیه (هاشمی، بی تا: ۱۷۹).

۳. تکلیف در این گونه جملات چیست؟

قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد

(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۱۷)

بر تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی

(همان: ۵۱۰)

۴. مانند:

منم که شهرة شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۱۵)

کهن نامه/ادب پارسی، سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۹۲

۵. برای مثال، در ابیات ذیل:

به جز ابروی تو محراب دل حافظ نیست      طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد  
(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۵۴)

به جز خیال دهان تو نیست در دل تنگ      که کس مباد چو من در پی خیال محال  
(همان: ۳۲۷)

در هر دو بیت حصر موصوف و تأکید و انحصار در ابروی معشوق و خیال دهان اوست. اگر حصر صفت باشد، معنی خلاف مقصود سخنور خواهد بود.

۶. قصر الموصوف علی الصفه قصرأ حقیقیاً طریقه «أما» و هو واقع بین المسندالیه و المسند.

## منابع

- آهني، غلامحسين (۱۳۶۰). معانی و بیان، تهران: بنیاد قرآن.  
احمدنژاد، کامل (۱۳۸۵). معانی و بیان، تهران: زوار.  
تجلیل، جلیل (۱۳۶۳). معانی و بیان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.  
تفتازانی، سعدالدین (۱۳۶۸). شرح المختصر، قم: تقي علامه.  
تقوی، نصرالله (۱۳۶۳). هنجار گفتار، اصفهان: فرهنگسرای اصفهان.  
الجارم، علی و دیگران (۱۳۷۹). البلاغه الواضحه، تهران: الهام.  
جرجانی، عبد القاهر (۱۳۶۸). دلائل الاعجاز فی القرآن، ترجمه و تحشیه رادمنش، مشهد: آستان قدس رضوی.  
حافظ، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۷۹). دیوان، تصحیح رشید عیوضی، تهران: امیرکبیر.  
حسام العلماء، عبدالحسین (بی تا). درر الادب، بی تا.  
خاقانی، افضل الدین (۱۳۷۵). دیوان، ویراسته میرجلال الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.  
رجایی، محمدخلیل (۱۳۵۹). معالم البلاغه، شیراز: دانشگاه شیراز.  
رضانژاد، غلامحسین (۱۳۶۷). اصول علم بلاغت، تهران: الزهرا.  
رنجبر، احمد (۱۳۸۵). معانی، تهران: اساطیر.  
سپهری، سهراب (۱۳۸۶). هشت کتاب، تهران: طهوری.  
سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۶۹). بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.  
سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۷۷). حدیقه الحقیقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.  
شاملو، احمد (۱۳۷۹). آید در آینه، تهران: زمانه.  
شمیسا، سیروس (۱۳۷۸). بیان و معانی، تهران: فردوس.

- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴). معانی، تهران: میترا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۴). آئین سخن، تهران: ققنوس.
- طیبیان، سیدحمید (۱۳۸۸). برابری‌های علوم بلاغت در فارسی و عربی، تهران: امیرکبیر.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۰). زیباشناسی سخن پارسی ۲، معانی، تهران: نشر مرکز.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۲). کلیات شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- ناصر خسرو، ابومعین (۱۳۶۸). دیوان، تصحیح مینوی و محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- نظامی، الیاس (۱۳۶۳). مخزن الاسرار، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: توس.
- نظیری نیشابوری، محمدحسین (بی‌تا). دیوان، به تصحیح محمدرضا طاهری، تهران: نگاه.
- هاشمی، احمد (بی‌تا). جواهرالبلاغه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۰). معانی و بیان، تهران: هما.

## منابع دیگر

- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمان (بی‌تا). تلخیص المفتاح، شرح عبدالرحمان برقوقی، قاهره: بی‌تا.
- زاهدی، زین‌الدین جعفر (بی‌تا). روش گفتار، مشهد: دانشگاه مشهد.
- شاملو، احمد (۱۳۷۶). در آستانه، تهران: نگاه.
- صالح مازندرانی، محمد هادی بن محمد (۱۳۷۶). انوار البلاغه، به کوشش محمدعلی غلامی‌نژاد، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله.
- ضیف، شوقی (۱۳۸۳). تاریخ تطوّر علوم بلاغت، ترجمه محمدرضا ترکی، تهران: سمت.
- علوی مقدم، محمد (۱۳۷۹). معانی و بیان، تهران: سمت.
- گلی، احمد (۱۳۸۸). بلاغت فارسی، معانی و بیان، تبریز: آیدین.
- نصیریان، یدالله (۱۳۷۸). علوم بلاغت و اعجاز قرآن، تهران: سمت.

پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی